

تعمیق فواید امام غایب در پرتو امام شناسی و غیبت شناسی

رحیم لطیفی *

چکیده

باورهای اعتقادی، همواره صحنه نقادی و طرح شبهات بوده است. اعتقاد به امام غایب نیز از این امر مستثنا نیست. یکی از شبهاتی که متوجه این باور شده است، "انتفای فواید و لغویت امام غایب" است. ریشه شبهه مذکور حاصل دو برداشت اشتباه، یا ناقص از مفهوم غیبت، شئون و مناصب امام است. طراحان این شبهه پنداشته اند غیبت یعنی عزلت، اختفا و فقدان شخص و شخصیت امام و شئون امام (رهبری و حکومت سیاسی و حضور اجتماعی). بنابراین، امام غایب، یعنی حاکمی که هیچ حضور و نمودی ندارد! در حالی که براساس منابع لغت عرب، قرآن و سنت، اصولاً غیبت، به معنای اختفا و فقدان شخص از جامعه نیست. امام غایب موجود است؛ فعالیت دارد؛ با امت مرتبط است؛ ولی هر کسی به تشخیص او موفق نمی‌شود؛ درست مانند غیبت حضرت یوسف علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام؛ نه غیبت حضرت عیسی علیه السلام. این نوشتار تلاش می‌کند با استناد به قرآن، سنت و منابع کلامی، پاسخی نسبتاً جدید و یا دست‌کم با روش نو ارائه دهد که در پرتو آن، عمق بیش‌تری از فواید امام غایب کشف می‌شود. واژگان کلیدی: فواید امام، امام شناسی، مناصب نبی، غیبت شخص، غیبت شخصیت.

* عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه گروه فلسفه و کلام

پرسش از آثار و فواید امامی که غایب باشد، طبیعی و بجاست؛ زیرا مأنوس و متوقع از امام، رهبری سیاسی، قضایی و مقام اجرایی است که با وجود و ظهور او ملازم است، نه با غیبت او. از همین رو وقتی شخصیت نخست اسلام از خلفای برحق پس از خویش خبر داد و افزود که دوازدهمین آن‌ها را غیبتی است طولانی؛ اصحاب پرسیدند که آثار و فواید چنین امامی چه خواهد بود؟

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خور فهم سؤال کنندگان و مخاطبان، پاسخی فرمودند روان، ساده؛ ولی عمیق (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶: ۲۵۰ و ج ۵۲: ۹۲). نظیر همین پرسش در طول تاریخ امامت تکرار و از زبان مبارک معصومان، پاسخ‌هایی در طول بیان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده است.^۱ در منابع کلامی، مخالفان ولادت و وجود فعلی امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام پنداشته‌اند که اولاً؛ امام، یعنی رهبری سیاسی و مقام صرفاً اجرایی و ثانیاً؛ امام غایب، یعنی امام فقید، مخفی و منزوی که با انتقای جمیع فواید امام مساوی است. لذا اینان اعتقاد به امام غایب را لغو و بی‌ثمر دانسته‌اند!^۲ در مقابل، متکلمان امامیه با مراجعه به آیاتی

۱. سلیمان اعمش از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام چنین آورده است: «لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَأَ ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدَ» سلیمان می‌گوید: گفتم: سرورم! مردم چگونه از امام غایب از نظر، بهره‌ور می‌گردند؟ حضرت فرمود: «كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱: ۳۹۳ باب ۲۱ ح ۲۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲: ۹۲).

نیز در توقیع مبارکی از سوی حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام: «أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَائِبَتْ عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَ إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ...» (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲: ۲۳۹ باب ۴۵ ح ۴؛ شیخ طوسی، الغيبة: ۲۹۲ فصل ۴ ح ۲۴۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲: ۹۲).

۲. (احتیج‌الموجب) التصب الامام (علی الله بانه لطف لكون العبد معه أقرب الى الطاعة و أبعد عن المعصية واللطف واجب عليه تعالى و الجواب بعد منع وجوب اللطف ان اللطف الذی ذکرتموه (انما يحصل بامام ظاهر قاهر) یرجى ثوابه و یخشی عقابه یدعو الناس الى الطاعات و یزجرهم

که به غیبت انبیا اشاره دارند و نیز روایاتی که از علل و فلسفه و حکمت غیبت می‌گویند و با تحلیل عقلی، به فواید امام غایب پرداخته‌اند؛ فواید و آثاری چون حفظ دین، هدایت انسان‌های مستعد، ایجاد روحیه امید و انتظار و حرکت آفرینی.

در کنار راه‌هایی که به تبیین آثار و فواید امام غایب پرداخته‌اند، راه مهمی وجود دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته، و آن راه «امام شناسی و تحلیل هستی و چیستی غیبت» است. این نوشتار در صدد بیان این راه است.

غیبت شناسی

«غیب»، در لغت به معنای چیزی است که از دیدگان و از چشم سر مخفی است.^۱ گاه میان بیننده و شیئی که باید دیده شود، مانعی است؛ مانند حوادث گذشته و آینده که میانشان، زمان حایل است و حوادثی که در شهر دیگری اتفاق می‌افتد که در این مورد، مکان حایل است و وجود فرشتگان که چشم سر قابلیت دیدن آنان را ندارد.^۲ غیب در برابر شهادت

عن المعاصی باقامة الحدود و القصاص و ينتصف للمظلوم من الظالم (و أنتم لا توجبونه) علی الله كما فی هذا الزمان الذی نحن فیهِ (فالذی توجبونه) و هو الامام المعصوم المختفی (لیس بلطف) اذ لا يتصور منه مع الاختفاء تقریب الناس الی الصلاح و تبعیدهم عن الفساد (و الذی هو لطف لا توجبونه) علیه و الا لزم كونه تعالی فی زماننا هذا تاركا للواجب و هو محال (ایجی - جرجانی، شرح المواقف ج ۸: ۳۴۸)؛ و لأن اختفاء إمام هذا القدر من الأنام بحیث لا يذكر منه إلا الاسم بعید جدا، و لأن بعته مع هذا الاختفاء عبث، إذ المقصود من الإمامة الشریعة، و حفظ النظام، و دفع الجور (تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵: ۳۱۳).

۱. ألا ترى أنك تقول غاب الرجل إذا ذهب عن البصر؛ الغیب: كل ما غاب عنك (القاموس المحيط - الفيروزآبادی؛ فصل الغیب)؛ والغیب كل ما غاب عنك وجمعه غیوب (المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، أحمد بن محمد بن علی الفيومی، واژه غاب).

۲. وأغابت المرأة فهي مغیبة إذا غاب زوجها، وقال أبو إسحاق فی قول الله جل وعز: (يؤمنون بالغیب) أي يؤمنون بما غاب عنهم مما أخبرهم به رسول الله ﷺ من أمر البعث والجنة والنار، وكل ما غاب عنهم مما أنبأهم به فهو غیب. أبو العباس عن الأعرابی فی قوله: (يؤمنون بالغیب). قال: يؤمنون بالله، قال: والغیب أيضاً ما غاب عن العيون وإن كان محصلاً فی القلوب، ويقال: سمعت

است^۱، نه در برابر وجود. غایب شد، یعنی دور، گم، جدا و مخفی شد.^۲ به زنی که همسرش غایب شود، "مُغِيبَةٌ" گویند.^۳

نتیجه این که اولاً؛ شیء غایب، معدوم نیست؛ بلکه وجود دارد؛ ولی دیده نمی‌شود، آن هم نه مطلقاً؛ بلکه نسبت به کسانی که در دایره غیبت و مانعیت قرار دارند. لذا غیبت نسبی است، نه مطلق. مثلاً حوادث گذشته برای گذشتگان و آینده برای آیندگان و حوادث شهر برای حاضران، غیبت محسوب نمی‌شود؛ چنان که برای خداوند که ازلی و ابدی است و همه جا حضور دارد، اصولاً غیبت مطرح نیست. ثانیاً؛ غیبت شیء، فقدان مطلق آثارش را به دنبال ندارد؛ بلکه نهایتاً آثاری که مستلزم ظهورند، آن هم برای کسانی که از آن‌ها غایب است؛ تعطیل می‌شود.

غیبت، در اصطلاح مهدویت، بر اساس روایات، به کاربردهای لغوی‌اش بی‌شبهت نیست.

صوتاً من وراء الغيب: أي من موضع لا أراه. (تهذيب اللغة، الأزهری، واژه غاب)؛ وقولهم غَيْبَهُ غَيْبًا أَي دُفِنَ فِي قَبْرِهِ قَالَ شَمْرُ كُلُّ مَكَانٍ لَا يُدْرَى مَا فِيهِ فَهُوَ غَيْبٌ وَكَذَلِكَ الْمَوْضِعُ الَّذِي لَا يُدْرَى مَا وَرَاءَهُ وَغَابَ الرَّجُلُ غَيْبًا وَمَغِيبًا وَتَغَيَّبَ سَافِرًا أَوْ بَانَ (لسان العرب، ابن منظور، واژه غاب).

۳. وامرأة مغيبية: غاب بعلمها أو أحد من أهلها. وهم يتشاهدون أحياناً ويتغايبون أحياناً (المحكم والمحيط الأعظم، أبو الحسن علی بن إسماعیل بن سیده المرسی، واژه غاب).

۲. ضَلَّ الشَّيْءُ: إِذَا خَفِيَ وَغَابَ، وَمِنْهُ ضَلَّ الْمَاءُ فِي اللَّبَنِ غَابَ عَنِّي الْأَمْرُ إِذَا بَطُنَ. الْغَيْبُ: مِثْلُ التَّغَيَّبِ. يُقَالُ: تَغَيَّبَ عَنِّي الْأَمْرُ: بَطُنَ وَغَيْبَهُ هُوَ وَغَيْبَهُ عَنْهُ وَغَابَتِ الشَّمْسُ وَغَيْرُهَا مِنَ النَّجُومِ مَغِيبًا وَغِيَابًا وَغُيُوبًا وَغُيُوبَةً وَغُيُوبَةً عَنِ الْهَجْرِيِّ: غَرَبَتْ. وَغَابَ الرَّجُلُ غَيْبًا وَمَغِيبًا وَتَغَيَّبَ: سَافَرَ أَوْ بَانَ (تاج العروس، محمد مرتضی، الزبیدی) غاب الرجل غيباً وغيباً ومغيباً وتغيب - بعد أو خفي فلم يظهر. ابن السكيت: بنو فلان يشهدون أحياناً ويتغايبون أحياناً وقد غيبته. (المخصص، علی بن إسماعیل الأندلسی ابن سیده، واژه غاب).

۳. وَغَابَتِ الشَّمْسُ تَغَيَّبُ غِيَابًا. وَالْمَغِيبَةُ: الْمَرْأَةُ الَّتِي غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَالْمَغِيبُ: الظَّيْبَةُ الَّتِي أَغَابَتْ وَكَذَلِكَ فِي غَيْبٍ مِنَ الْأَرْضِ (المحيط في اللغة، الصاحب بن عباد، واژه غاب) وَأَغَابَتِ الْمَرْأَةُ بِالْأَلْفِ غَابَ زَوْجُهَا (المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، أحمد بن محمد بن علی الفيومی، واژه غاب).

امام غایب یعنی هست؛ دارای آثار و حضور است و با امت در ارتباط است. افزون بر این، غیبت در اصطلاح مهدویت دارای معنای ظریفی است که فایده امام غایب را بهتر ترسیم می‌کند و آن غیبت «شخصیتی» است؛ نه «شخص». توضیح این که:

غیبت در لغت، همان غیبت شخص و خود آن چیز است؛ یعنی خود آن شیء، غایب و دور از دسترس باشد و با بیننده هیچ ارتباطی نداشته باشد؛ اما غیبت شخصیت، یعنی عنوان و مشخصه غایب است، نه خود شخص. بیننده آن شخص را می‌بیند و با او در ارتباط است؛ ولی او را به جا نمی‌آورد و او را نمی‌شناسد و در تطبیق ناتوان است؛ مانند این که ظرف آبی را از دست کسی بگیریم؛ او را می‌بینیم و با او در تماس هستیم؛ ولی او را نمی‌شناسیم که مثلاً فرد صاحب نامی است. غیبت در این نوشتار به همین معنی است و لذا فواید امام موجود مرتبط با امت حاضر، در جامعه قابل انکار نیست.

در قرآن کریم از غیبت خلفای الهی، سخن به میان آمده است: حضرت عیسی علیه السلام مسیح زنده و غایب است؛ ولی روی زمین نیست (نساء: ۱۵۷)؛ یعنی شخص ایشان برای ما غایب است، هر چند وجود دارد و در جایی که خدا می‌داند، حضور دارد. غیبت امام مهدی علیه السلام در اصل زنده بودن و حضور داشتن، با غیبت حضرت عیسی علیه السلام مشترک است؛ اما کاملاً یکی نیست.

نمونه دیگر غیبت در قرآن، غیبت حضرت یوسف علیه السلام است که وی میان مردم وجود و حضور داشت؛ برای معنویت و دین و دنیای آنان به فرمان خدا کار می‌کرد؛ مصریان را از قحطی و شرک نجات داد؛ حتی باعث نجات مردمان بیرون از قلمرو حکومت مصر گردید. مردم او را می‌دیدند (شخص او حاضر بود)؛ ولی او را نمی‌شناختند (شخصیت و عنوانش غایب بود). نه مصریان او را شناختند و نه برادران کنعانی‌اش؛ با وجود این که او را بارها دیدند و گندمش را خریدند. هم مصریان آوازه یعقوب و فرزند گمشده‌اش را شنیده بودند و هم برادران یوسف. یوسف را به خاطر داشتند؛ اما تطبیق آن یوسف بر شخصی که می‌دیدند، برای شان ممکن نبود.

نمونه سوم غیبت ولی و خلیفه الهی، غیبت خضر پیامبر است که موجود است و در میان

مردم حاضر و به اذن الاهی در امور مردمان قدرت تصرف دارد؛ ولی کسی او را نمی‌شناسد؛ حتی اگر چون موسی علیه السلام نبی باشد؛ مگر به اذن الاهی. او خراب می‌کند (کشتی را)؛ از پا در می‌آورد (جوان را) و آباد می‌کند (دیوار را) بدون این که شناخته شود (کهف: ۶۰). مردمان در تطبیق شخصیت بر شخص ناتوانند؛ غیبت مانع اجرای رسالت الاهی آنان نمی‌شود، تأثیر غیبت محدودیت آثار او بر حوزه آثاری است که در گرو شناخت شخصیتش باشد.

بنابراین، امام غایب، یعنی امامی که موجود است؛ با امت ارتباط دارد و چه بسا دیده می‌شود؛ ولی شناخته نمی‌شود؛ درست مانند حضرت یوسف (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۸) و حضرت خضر علیه السلام که غیبت آنان مانع اجرای مأموریت آنان نمی‌شود (نعمانی، ۱۴۱۸: ۲۰۴). حال که معنی غیبت امام معلوم شد، اصل شبهه در واقع این گونه است: امامی که وجود و حضور دارد و به مأموریت الاهی اش مشغول است، چه فایده دارد؟ پاسخ خیلی روشن است، عدم شناخت موجود، به فوایدش آسیبی نمی‌زند. عنصر اکسیژن را بشر معاصر شناخت، در حالی که هزاران سال قبل و از آغاز خلقت از آن استفاده می‌کرد. بلی؛ هر قدر از موجودی شناخت بیش تری صورت گیرد، از آن موجود استفاده‌ای بیش تر به عمل می‌آید؛ ولی اصل بهره‌گیری متوقف بر شناخت نیست.

امام شناسی

شناخت حقیقت، جایگاه، منصب و شئون امام و امامت راه‌ها و منابعی دارد؛ مانند قرآن و روش نقلی تفسیری، روایات و روش نقلی حدیثی، کلام و فلسفه و روش عقلی تحلیلی^۱ که رویکرد این نوشتار بیش تر قرآنی حدیثی است. امام شناسی در پرتو قرآن و سنت موضوع ده‌ها کتاب و مقاله بوده است؛ ولی به سبکی که در این نوشتار مطرح می‌شود، اندک است.

۱. اصل ضرورت و استمرار وجود فعلی امام به عنوان عنایت الاهی در فلسفه مشا و به عنوان ممکن اشرف در فلسفه اشراق و به عنوان واسطه فیض در حکمت متعالیه و انسان کامل در عرفان نظری و لطف اتم الاهی در کلام اسلامی به صورت مشروح و مستدل اثبات شده که آثار وجودی او در عصر غیبت کاملاً قابل تبیین است؛ ر، ک: امامت و فلسفه خلقت.

قرآن

امام و ائمه در قرآن اطلاعاتی دارد: در برخی کاربردها دارای معنای عامی است که شامل نبی و راهنما (امام نور) می‌شود (انبیاء: ۷۳؛ قصص: ۵؛ سجده: ۲۴؛ فرقان: ۷۴؛ اسرا: ۷۱)، در برخی دیگر مقامی بالاتر از نبوت (بقره: ۱۲۴) و گاهی خاص امام نار است (قصص: ۴۱؛ توبه: ۱۲) و این کاربردها می‌رساند که یکی دانستن امام و نبی و این که امام در کاربردهای قرآنی همان نبی باشد (فخررازی، ۲۰۰۰، ج ۴: ۳۹-۴۸؛ رشیدرضا، بی تا، ج ۱: ۴۵۵)؛ اشتباه است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۷۱-۲۷۳). تمام آیاتی که از امام نور و از امامی که فراتر از مقام نبی است و نیز از پیامبران به لحاظ جایگاه وجودی و مقام امامت و رهبری سیاسی-اجتماعی‌شان سخن می‌گویند؛ به امام مصطلح (خلیفه و جانشین بر حق پیامبر ﷺ) مربوط می‌شود؛ چون اقتضای شراکت در مقام همین است؛ به ویژه امامت در قرائت شیعی آن که واجد اهلیت‌ها و عموم مناصب و شئون نبوت جز دریافت وحی تشریحی است. نبوت به مرحله تأسیس دین، تنزیل و ابلاغ وحی و امامت به مرحله حفظ دین، تداوم دینداری، پیشوایی، دستگیری، رشد، کمال، هدایت‌ها و شئون ویژه مربوط می‌شود که انجام دادن این امور، مستلزم همان ویژگی‌های لازم برای نبی است.

از همین رو، در منابع کلامی شیعه، با همان دلایلی که حسن و لزوم بعثت ثابت می‌شود، حسن و لزوم امامت نیز برهانی می‌شود؛ مانند قاعده لطف، میل فطری به شناخت، احتیاج زندگی اجتماعی به قانون و قانون‌دان معصوم و اصل کاستی انسان (علامه حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۳). امامت در قرائت اهل سنت نیز، باید واجد اهلیت‌ها و اوصاف نبی باشد؛ چون تعریف مشهور آنان از امامت همین را اقتضا دارد:

الامامة خلافة الرسول في اقامة الدين بحيث يجب اتباعه على كافة الامة
(جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸: ۳۴۵).

الامامة خلافة عن صاحب الشرع في حراسة الدين و سياسة الدنيا (ابن خلدون،
۱۹۸۷: ۱۹۱).

الامامة رئاسة عامة في امر الدين و الدنيا خلافة عن النبي (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۵:
۲۳۴؛ قوشچی، بی تا: ۳۶۵).

تصریح به خلیفه و نیابت و جانشینی، تداعی کننده این معنی است که امام صرف رهبر و خلیفه بریده از نبی نیست؛ بلکه خلیفه و جانشین اوست؛ چنان که ابوبکر تصریح می کند: «من خلیفه رسول الله هستم» (ابن خلدون، ۱۹۸۷: ۱۹۱). عرف و عقل حکم می کند که خلیفه، نزدیک ترین فرد به مستخلف عنه باشد و واجد تمام مقامات و مناصب او باشد؛ جز اموری که مخصوص نبوت ایشان است؛ مانند دریافت وحی و برخی احکام اختصاصی؛ وگرنه جانشینی بدون مُرَجِّح و غیر عقلانی است. تصریح متکلمان به ریاست در دین و حراست از آن در تعریف امامت، تداعی کننده این معنی است که امام باید از علم و عصمت و افضلیت و جایگاه ویژه برخوردار باشد تا چون خود نبی، به کمک آن صفات جامعه را حراست و بر آن ریاست کند و آیا اصولاً بدون علم و عصمت و افضلیت، ریاست و حراست ممکن است؟! چنان که ریاست در دنیا، بدون تدبیر و کیاست و سیاست و شجاعت و قاطعیت ممکن نمی شود. لذا متکلمان این امور را در امام شرط کرده اند.

قرآن کریم که خود طراح اصطلاح خلافت است، میان خلیفه و مستخلف عنه، بزرگ ترین و عمده اشتراکات ممکن را دیده است:

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
(اعراف: ۱۴۲).

بنابراین، یکی از راه های شناخت امام، آیاتی است که مبین جایگاه انبیا و ائمه الهی است. یکی از عوامل عمده در طرح اشکال لغویت امام غایب، شناخت ناقص امام است. به رغم تعریف درستی که از امام در منابع کلامی فریقین ارایه شده است؛ برخی امامت را در وظایف و شئون دنیایی مباحثی منحصر کرده اند و امام را از جایگاه خلافت حقیقی، تا سرحد حاکمی معمول که می تواند عادل و عالم و افضل هم باشد؛ تنزل داده اند و به دنبال این تنزل توهمی، تنها امام ظاهر را مفید می دانند!

قرآن یک بار از جایگاه وجودی و تکوینی پیامبران و ائمه الهی سخن می گوید و بار دیگر از مناصب، شئون و وظایف آنان. توضیح این که در برخی آیات قرآن، سخن از معرفی شخص پیامبر (نبی) و ولی و امام است؛ یعنی جایگاه وجودی و ذات خود پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام (قطع

نظر از مقام و منصب و شؤن نبوتش و امامتش). در برخی دیگر از آیات، از شخصیت پیامبر (نبوت)، یعنی جایگاه نبوت و با توجه به اجرای رسالت او، سخن رفته است؛ یعنی این که هر دو دسته از آیات، بابتی برای امام شناسی است. رویکرد این نوشتار طرح آن گوشه از زوایای شخصی و شخصیتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله است که اولاً؛ جانشین او به حکم خلافت از آن حضرت، واجد آن زوایا است و ثانیاً؛ فواید و ثمرات آن جایگاه و شؤن به ظهور منوط نیست؛ بلکه فواید ساری و جاری است؛ هر چند شخصیت شناخته نشود و این است تعمیق فواید امام در پرتو امام شناسی.

به عبارت دیگر، برای نبی و امام چهار نوع آثار متصور است:

- آثاری که بر اصل وجود نبی و امام در عالم هستی مترتب می‌شود؛ چه امام ظاهر باشد و چه غایب؛
 - آثاری که بر افعال نبی و امام مترتب می‌شود، چه امام ظاهر باشد و چه غایب؛
 - آثاری که بر وجود نبی و امام ظاهر مترتب می‌شود؛
 - آثاری که بر افعال نبی و امام ظاهر مترتب می‌شود.
- در عصر غیبت تنها آثار دو قسم اخیر - آن هم نه به طور کامل - ناپیدا است.^۱

جایگاه وجودی

الف: امان و دفع عذاب

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (انفال: ۳۳). این آیه شریفه میان منع و دفع عذاب با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله ملازمه برقرار می‌کند. در واقع، علت عذاب نکردن مردم، «وجود» مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان آنها است. مراد از عذاب، گرفتاری های مقطعی، مریضی،

۱ مثلاً اگر رهبری سیاسی و حکومت حضرت تعطیل است، مشروعیت ولایت فقیه به اذن امام آب باریکه ای است که گوشه ای از آثار وجودی او است. هکذا اگر مرجعیت دینی حضرت تعطیل است، انفاذ فتاوی مجتهدان جامع الشرایط که مستند حجیت آنها سخن امام است، به برکت وجود حضرت است. ر، ک: مهدویت، حکومت دینی و دموکراسی.

سیلاب و زلزله های موضعی نیست؛ چون با وجود انبیا نیز چنین حوادثی گریبانگیر مردمان بوده است. پس، مراد از این عذاب، هلاک و نابودی عمومی است. از این رو، وجود و جایگاه پیامبر «امان» است. می توان این جایگاه را از این آیه استفاده کرد: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ؛ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» (بلد: ۱ و ۲). وجود و جایگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علت قداست و اهمیت و مطلوبیت مکه است.

بدون شک، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال یازدهم هجرت رحلت کرد و در جوار رحمت الاهی قرار گرفت و امت از وجود مادی و عنصری مبارکش محروم شد؛ و طبق مفاد تلازمی که آیه برقرار کرده است؛ باید عذاب نازل می شد؛ ولی چنین نشد. پس، معلوم می شود که خلیفه و جانشین بر حق او نیز از چنان جایگاه وجودی برخوردار بوده است.

ممکن است اشکال شود که علت عدم نزول عذاب استغفار امت است؛ چنان که ادامه آیه این نکته را طرح می کند: «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (انفال: ۳۳)

پاسخ این است که مراجعه به آیات دیگر، مدعای این نوشتار را تأیید می کند. توضیح مطلب این که از نظر قرآن، استغفار سه قسم است: مقبول مطلق (نور: ۶۲؛ ممتحنه: ۱۲؛ شوری: ۵)؛ مقبول مشروط (توبه: ۱۱۴) و مردود.^۱ استغفاری که دفع بلا می کند، قسم اول و دوم است، نه مطلق استغفار؛ یعنی استغفار کار ساز و دافع عذاب، استغفار مقبول و یا مشروط واجد شرط است. حال باید دید که آن استغفار کدام است. وقتی جان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به خاطر حسادت و قدر نشناسی برادران در خطر قرار گرفت، حاصل نافرمانی برادران، غیبت یوسف شد و آنان باعث شدند پدر و امت بنی اسرائیل از فیوض ظاهری و مباحثی آن حضرت محروم شوند. برای ظهور آن حجت زمینه هایی لازم بود. یکی از آن زمینه ها، ندامت و توبه و استغفار برادران بود. آنان از جان و دل نادم شدند و انابه و استغفار کردند؛ ولی استغفار و ندامت آن ها مقبول و مؤثر نیفتاد. خداوند راه استغفار مقبول را نمایاند و آن این که استغفار

۱ تمام استغفارهایی که به الحاق استغفار نبی مشروط شده، در حد ذات خود، مردود است و گرنه مشروط نمی شد.

باید از دهان و زبان مبارک حجت و ولی خدا باشد؛ چون او واسطه فیض و دافع بلا از عالمیان است: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ؛ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (یوسف: ۹۷ و ۹۸).

تصریح قرآن به لزوم مراجعه به ولی، حجت و پیامبر تأکید بر جایگاه وجودی او است؛ هر چند ندامت و استغفار برادران شرط بود؛ شرط لازم بود نه کافی؛ یعنی استغفار مشروط به الحاق استغفار مقبول مطلق که از آن اولیای الهی است. پس، هر چند استغفار عامل دفع عذاب و هلاکت است؛ استغفار حجت الله، این پیامد را دارد. این آیه تأکید بر مطلب است. ممکن است اشکال شود که این جریان به بنی اسرائیل مربوط است و نمی توان آن را به همه زمانها سرایت داد.

پاسخ این است که اولاً؛ وساطت اولیا، سنت الهی است که خود قرآن از آن حکایت کرده و اختصاص آن به زمان و قومی خاص، بی دلیل است. ثانیاً؛ قرآن در تداوم این سنت، حتی در شریعت اسلام تصریح دارد:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء: ۶۴) و: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا (فتح: ۱۱).

اصولاً قرآن بر تفاوت عمیق میان مقام نبی با سایر امت تصریح می کند که موید جایگاه ویژه او است (نور: ۶۳).

ب: امید بخشی و حرکت آفرینی

باور به وجود فعلی و زنده بودن رهبر، مایه امید و حرکت است. وجدان و فطرت گواهی می دهد که تا سربازان، حیات و وجود رهبر را باور دارند، با امید به پیروزی حرکت می کنند. فرمانده هرچند در معرض دید سربازان نباشد و در سنگرشان غایب باشد؛ وجود او امید آفرین است. چه بسیار اتفاق افتاده که به محض پخش خبر مرگ فرمانده - شایعه یا حقیقت - سپاه از هم پاشیده است. جنگ احد (طبری، ۱۴۲۰، ج ۷: ۳۰۸؛ طبری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۶۵؛ سمهودی، ۱۹۷۱، ج ۱: ۲۸۶) نمونه همین حقیقت است.

حضرت یعقوب علیه السلام که به غیبت حجت الله گرفتار بود، چون حیات و وجود فعلی او را باور داشت، هیچ گاه ناامید نشد و از حرکت نایستاد و دیگران که مرگ یوسف را باور کرده بودند، هیچ گاه در پی او بر نیامدند.

ج: الگوی عملی

انبیا تنها در بعد تعلیمی و ارشادی الگو نبوده‌اند؛ بلکه با تمام وجود اسوه، الگو و نمونه بوده‌اند: **قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ** (ممتحنه: ۴) و: **«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»** (احزاب: ۲۱).

سرمشق شدن از آثار تکوینی و وجودی انبیا است و به احراز نبوت و حتی شناخت مقام آنان منوط نیست؛ هر چند اگر سالک و رهرو از مقام و منصب نبی و حجت با خبر شود، بهتر و بیش‌تر از آن اسوه و الگو تبعیت می‌کند؛ یعنی شناخت، ضریب کار را بالا می‌برد، نه این که برای بهره‌گیری شرط منحصر باشد. توضیح مطلب این که الگو واقع شدن رهبر و مقتدا برای پیروانش در کردار، رفتار و گفتار است. پس، هر کسی او را می‌بیند و سفارش‌های او را می‌شنود، می‌تواند از او الگو‌گیری کند. شناخت الگو و مقتدا، انتخاب الگو را تحلیل و تعلیل می‌کند؛ یعنی اگر سوال شود که چرا از این فرد پیروی می‌کنی؛ پاسخ می‌دهد به این دلیل که وی چنین و چنان انسانی است.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

التبليغ يعمّ القول و الفعل فانّ في الفعل تبليغا كما في القول (طباطبایی، ۱۴۱۷،

ج ۲۰: ۵۷).

قرآن کریم از اصل استمرار الگو و لزوم تبعیت از او سخن می‌گوید. شأن الگو بودن نیز از شئونی است که خلیفه و جانشین باید واجد آن باشد تا هم خلیفه بودن صدق کند و هم استمرار الگو نقض نشود.

رسول مکرم صلی الله علیه و آله پیش از این که پیامبر شود و مردم مقام رسالت او را به رسمیت بشناسند، برای عده‌ای الگو و مقتدا بود و بسیاری از افراد شیفته او بودند؛ همین‌طور حضرت یوسف بسط اخلاق و عبودیت داد، پیش از آن که شخصیت نبویش برای مردم ظهوری داشته باشد.

حضرت حجت علیه السلام در همان وسعت زندگی خود، نقش الگو بودن خود را اجرا می کند و اعمال چنین نقشی مستلزم ظهور آن جناب نیست.

د: مُجَرِّی اوامر ویژه الاهی

قرآن کریم از انبیايي حکایت می کند که هر چند غایب بودند؛ غیبت مانع اجرای مأموریت آنان نمی شد. مصاحب حضرت موسی که قرآن از آن به «عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا» (کهف: ۶۵) تعبیر می کند و طبق نظر مفسرین همان خضر نبی است (طوسی، بی تا، ج ۷: ۶۸؛ طبرسی، بی تا ج ۶: ۳۲۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۱۳: ۱۸۵؛ فخررازی، ۲۰۰۰، ج ۲۱: ۱۲۳؛ السیوطی، ۱۹۹۳، ج ۵: ۴۲۰؛ زمخشری، بی تا، ج ۲: ۶۸۵)؛ غایب بود؛ ولی در مقام عبد الاهی مأمور اجرای دستورات تکوینی خدا بود. خراب کردن و از پا درآوردن و آباد کردن گوشه‌ای از کارهای اوست که در مدت کوتاه انجام داد (کهف: ۷۱-۷۷). ناشناس بودن او نه تنها مانع کارش نمی شود؛ بلکه اجرای مأموریت او را سرعت می بخشید (کهف: ۶۶-۷۰).

حضرت یوسف علیه السلام، دیگر نمونه قرآنی برای اثبات مدعاست. او که بر اثر قدر شناسی و تهدید جانی از جانب برادرانش و اجرای مأموریت الاهی غایب شد، مصداقی از فوایدش، هدایت مصریان به توحید و نجات مصریان و کنعانیان از قحطی بود. غیبتش مانع مأموریتش نبود؛ هر چند پس از رفع خطر و آمادگی امت و ندامت و استغفار برادران که ظهورش اتفاق افتاد، فواید تکوینی و تشریحی اش گسترده تر شد و هدایت قوم را بر عهده گرفت. در روایات فریقین از حیات، طول عمر و فعالیت های فعلی انبیاي غایب سخن فراوان است.^۱

۱ به عنوان نمونه: «و قد كثرت القصص و الحكایات و كذا الروایات فی الخضر بما لا یعول علیها ذو لب كروایة خصیف: أربعة من الأنبياء أحياء اثنان فی السماء: عیسی و إدريس، و اثنان فی الأرض الخضر و إلیاس فأما الخضر فإنه فی البحر و أما صاحبه فإنه فی البر». و روایة العقیلى عن كعب قال: «الخضر على منبر بین البحر الأعلى و البحر الأسفل، و قد أمرت دواب البحر أن تسمع له و تطیع، و تعرض علیه الأرواح غدوة و عشية». و أخرج الحارث بن أبی أسامة فی مسنده بسندٍ واهٍ، عن أنس قال: قال رسول الله: «إن الخضر فی البحر والیسع فی البر، یجتمعان كل لیلة عند الردم الذى بناه ذو القرنین بین الناس و بین یأجوج

ه- ناظر و شاهد بر اعمال امت

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (احزاب: ۴۵) و نيز: وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (توبه: ۱۰۵).

عطف مؤمنین بر پیامبر و بر خدا می‌رساند که مراد عموم مؤمنان و مؤمنان عادی نیست؛ چنان که وجدان هر مؤمنی عادی گواه است که هیچ‌گاه واجد چنین مقامی نبوده که ناظر اعمال امت باشد. پس، طبق روایات، امام است که وارث این مقام نیز می‌باشد. نظارت بر اعمال امت، منصبی است که به ظهور نیاز ندارد. مهم این است که نبی و امام، امت را ببیند. می‌توان یکی از فلسفه‌های مهم این نظارت را گواهی دادن پیامبر و امامان در روز قیامت دانست. ادامه همین آیه مؤید این نکته است:

وَسُتْرَدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؛ يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ (اسراء: ۷۱) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (بقره: ۱۴۳).

وَأَجُوجَ، وَيَجُوجَ وَيَعْتَمِرَانَ كُلِّ عَامٍ وَيَشْرِبَانِ مِنْ زَمْزِمَ شَرِبَةً تَكْفِيهِمَا إِلَىٰ قَابِلٍ». وأخرج ابن عساکر عن ابن أبي رواد قال : «إلياس والخضر يصومان شهر رمضان في بيت المقدس، ويحجان في كل سنة ويشربان من زمزم شربة تكفيهما إلى مثلها من قابل». وأخرج العقيلي والدارقطني في الأفراد وابن عساکر، عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : « يلتقي الخضر وإلياس كل عام في الموسم، فيحلق كل واحد منهما رأس صاحبه ويتفرقان عن هؤلاء الكلمات : بسم الله ما شاء الله لا يسوق الخير إلا الله، ما شاء الله لا يصرف السوء إلا الله، ما شاء الله ما كان من نعمة فمن الله، ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله ». قال ابن عباس : «من قالهن حين يصبح وحين يمسي ثلاث مرات، أمنه الله من الغرق والحرق والسرقة ومن الشياطين والسلطان والحية والعقرب». سيوطي، الدر المنتور في التأويل بالمأثور ج ۵: ۴۳۴؛ شيخ صدوق، كمال الدين ج ۱: ۲۵۴ تا ۳۰۰ باب ۱ تا ۷: غيب ادریس، نوح، صالح، ابراهيم، يوسف، موسى، شعيب، الياس، سليمان، دانيال و عيسى عليهم السلام را آورده است.

۱. علامه طباطبایی ذیل آیه سخن متقنی دارد که آیه را شامل نبی و امام می‌داند: فالمتعین أن يكون المراد بإمام كل أناس من يأتون به في سبيل الحق والباطل كما تقدم أن القرآن يسميها إمامين أو إمام الحق خاصة و هو الذي يجتبهه الله سبحانه في كل زمان لهداية أهله بأمره نبيا كان كإبراهيم و محمد عليهما السلام أو غير نبی (الميزان، ج ۱۳: ۱۶۶).

فایده مهم تربیتی امام غایب، ولی شاهد و ناظر، این است که انسان معتقد و منتظر خود را در محضر امام حاضر می‌بیند و کم‌تر به گناه دست می‌زند.

خواجه نصیرالدین، در باب فایده امام غایب و در پاسخ به اشکال ناسازگاری غیبت با منصب امامت، سخن متقن و موجزی دارد که ناظر به همین تفسیر تعدد فواید امام است (وجود امام و امامت امام): «وجوده لطف و تصرفه [لطف] آخر و عدمه منا»^۱.

ظاهر عبارت این است که خواجه برای امام دو نوع فایده می‌بیند: یکی فواید وجودی (امام) و دیگری فواید منصبی (امامت). معظم فواید منصبی (امامت کردن) در گرو ظهور و زندگی عادی امام است، مانند رهبری سیاسی - حکومتی، بیان دین، قضاوت میان مردم. لذا در عصر غیبت، انجام دادن مابشری این وظایف و فواید، تعطیل است؛ اما فواید وجودی مانند امان اهل زمین؛ الگوی عملی در محدوده همان کسانی که او را می‌بینند، هرچند نمی‌شناسند؛ هدایت‌های تکوینی ناشی از ولایت، القای روحیه امید و حرکت بخشی تعطیل نیست و اصولاً تعطیل بردار نیست؛ درست، مانند فواید وجودی امام علی علیه السلام که بیست و پنج سال از مرتبه خلافت ظاهری غایب بود.

علامه حلی در توضیح سخن خواجه به مصادیقی از لطف‌های امام غایب می‌پردازد:

۱ - حفظ شریعت از زیادت و نقصان: در توضیح این فایده می‌توان به اجماع لطفی که فقهای عظام فرموده‌اند و به ملاقات‌ها و ارتباطاتی که خواص دارند؛ اشاره کرد (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۳۵-۲۸۶).

۲- حفظ امت از فساد و سوق آنان به صلاح: علامه بخشی از این فایده را توضیح داده است: اصل باور به وجود امام و این که هر آن امکان نفوذ و صدور حکم او مترقب است، علت منع مردم از فساد و مایه قرب آنان به صلاح است.

۳ - مقدمیت حصول فواید: بدون شک و به اقرار خصم، تصرفات تشریحی و مابشری

۱. قالوا الامام انما یکون لطفًا اذا کان متصرفًا بالامر و النهی و انتم لا تقولون به (ای بتصرف الامام الغایب) فما تعتقدونه لطفًا (التصرف) لا تقولون بوجوبه (فی الغیبة) و ما تقولون بوجوبه (فی الغیبة) لیس بلطف (علامه حلی، کشف المراد: ۳۶۳).

امام، لطف و از فواید محسوب می‌شود. از طرفی تحقق این فواید مقدماتی می‌خواهد؛ از جمله وجود و حیات امام و مقدمه فواید خود نیز فایده است. پس، وجود امام لطف و فایده می‌شود (علامه حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۳).

محصول آیات و ریشه تلاش متکلمان در روایات نیز قابل مشاهده است؛ روایاتی که در صدد توضیح فواید امام غایب هستند.

روایات و آثار وجودی امام:

پیامبر اکرم فرمودند:

جَعَلَ اللَّهُ النَّجْمَ أَمَانًا لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ جَعَلَ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانًا لِأَهْلِ الْأَرْضِ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۳۰۸).

نظیر این تعبیر، از امام زمان علیه السلام نیز صادر شده است:

وَ إِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۳۹) و: أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَ شِيعَتِي (صدوق، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۷۱؛ سبط بن جوزی: ۱۸۲).

امام کاظم علیه السلام درباره آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» فرمود:

نعمت ظاهر، امام آشکار و نعمت باطن، امام غایب است... (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴: ۵۲).

روایات و استمرار وجودی امام

روایتی از پیامبر اکرم آمده است:

لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً؛ این دین از بین نمی‌رود تا زمانی که برای شما، دوازده خلیفه (امام) است (سنن ابن داود، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۰۹).

امام علی می‌فرماید:

خداوندا! جز این نیست که باید حجتی از سوی تو در زمین باشد تا خلق را به سوی آیین تو رهنمون شود. اگرچه وجود ظاهری او از مردم پنهان باشد، بی شک تعالیم و آداب او در دل‌های مؤمنین پراکنده است و آن‌ها بر اساس آن

عمل می‌کنند (نهج البلاغه: خ ۱۴۷؛ حرعاملی، ۱۴۲۵، ج ۳: ۴۶۳).

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

اگر زمین بی‌امام گردد، فرو خواهد رفت.^۱

روایات شاهد و ناظر بودن امام

ذیل آیه شریفه «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه: ۱۰۵)؛ آمده است که مراد از مؤمنون، امامان اهل بیت هستند و روایات فراوانی آمده که برآنان اعمال عرضه می‌شود و آنان از حال امت باخبرند (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۷۱).

در روایات خطاب به امام اول آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَيَا عَيْنَ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ (راوندی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۲۳۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳: ۴۷ و ج ۹۷: ۳۰۵).

و خطاب به امام آخر آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي بِهِ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۹: ۲۱۵).

علامه مجلسی در بحارالانوار از تشبیه امام به خورشید پشت ابر، هشت نتیجه گرفته است که گویای آثار وجودی امام است و اضافه می‌کند که هشت معنای دیگر نیز وجود دارد که از بیان آن قاصریم:

اول - همان‌گونه که توسط خورشید، حیات و هستی به عالمیان می‌رسد، هرچند پشت ابر باشد، نور وجود و علم و هدایت نیز به واسطه امام به عالمیان می‌رسد؛ چون آنان علل غایی

۱. لولا الحجة لساخت الارض بأهلها (کلینی، اصول کافی، ج ۱: ۳۳۴)؛ امام الحرمین جوینی در فرائد السمطين و علامه قندوزی حنفی در ینابیع المودة در ضمن نقل حدیث مفصلی از امام سجاد علیه السلام به این مطلب اشاره نموده‌اند، آن‌جا که فرمود: ولو لا ما على الارض منا لساخت باهلها، ثم قال: ولم تخل منذ خلق الله آدم من حجة لله فيها اما ظاهر مشهور او غائب مستور و لا تخلوا الى ان تقوم الساعة من حجة ولو لا ذلك لم يعبد الله... (جوینی، فرائد السمطين، ج ۱: ۴۵؛ ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج ۲: ۲۱۷).

پیدایش عالمند و به برکت و با طلب شفاعت از آنان و با توسل به آنان، علوم و معارف بر خلق آشکار می‌شود و به واسطه آنان بلا رفع می‌شود؛ چنان‌که خداوند فرمود:
 خدا مردمان را عذاب نمی‌کند چون تو در میان آنان هستی.

دوم – همان‌گونه که مردمان از خورشید بهره می‌برند، هرچند پشت ابر است و در عین حال، منتظرند تا ابرها رفع شود و بیش‌تر استفاده ببرند؛ مردمان در عصر غیبت، هم از وجود امام بهره می‌برند و هم انتظار رفع غیبت را دارند و هیچ‌گاه مأیوس نمی‌شوند.
 سوم – منکر وجود امام زمان، به رغم آثار وجودی آن حضرت؛ مانند منکر وجود خورشید پشت ابر است.

چهارم – خورشید گاهی برای برخی اصلح و به صلاح اوست؛ به همین منوال، غیبت امام مهدی علیه السلام برای برخی به مصلحت است تا ظهورش.

پنجم – چنان‌که نمی‌توان به خورشید مستقیم نگرست؛ بیش‌تر افراد نیز از خورشید وجود امام مستقیماً نمی‌توانند بهره ببرند. اگر امام ظاهر باشد، به خاطر سرپیچی از او، هلاک می‌شوند.

ششم – گاهی ابر، از برابر خورشید کنار می‌رود و خورشید قابل رؤیت می‌باشد؛ در زمان غیبت نیز گاهی حضرت برای افراد رخ نشان می‌دهند.

هفتم – نفع و فایده خورشید عام است و هیچ‌امساک‌ی از نور افشانی بر هیچ‌کس ندارد؛ مگر شخص کور که قابلیت استفاده را ندارد؛ نفع و فایده امام نیز مثل خورشید، فراگیر است؛ مگر برای کسانی که خود از زیر نور و حرارت آن، بیرون روند و منکر وجودش باشند.

هشتم – نور خورشید از روزنه‌ها و پنجره‌ها به اندازه وسعت روزنه و پنجره داخل می‌شود؛ نور وجود امام نیز به هر کسی به اندازه ظرفیت و آمادگی او خواهد رسید (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۲: ۹۳-۹۴).

همچنین با استفاده از تشبیه بهره‌مندی از امام زمان در زمان غیبت به خورشید پشت ابر، می‌توان نتیجه گرفت:

نهم – همچنان‌که با عبور ابرها می‌توان خورشید را به تماشا نشست، با عبور و خروج از

ابره‌های تیره اخلاقی و اعتقادی، می‌توان شاهد جمال امام زمان علیه السلام بود. دهم - همچنان که ابرها در حرکتند و از برابر خورشید برکنار می‌روند؛ موانع ظهور امام زمان علیه السلام نیز در حال گذر است و ان شاء الله ظهور حضرتش نزدیک است! یازدهم - همان‌گونه که ابرها مانع همه آثار خورشید نیستند؛ غیبت امام زمان علیه السلام موجب محرومیت از تمام آثار و برکات امام نمی‌شود. دوازدهم - خورشید سرچشمه نور ستارگان است؛ هر چند پشت ابر باشد و دیگر سیارات و ستاره‌ها از او نور می‌گیرند؛ وجود امام زمان علیه السلام نیز کانون مرکزی نور است و علما، عرفا، حکما و عباد از او نور می‌گیرند و هر چه دارند، از برکات وجودی اوست. سیزدهم - همان‌طور که ابر مانع کار خورشید نمی‌شود و به حرکت خود ادامه می‌دهد؛ غیبت مانع اجرای رسالت‌های وجودی و محوری امام نمی‌شود.

نتیجه

یکی از عوامل پیدایش شبهه "انتقای فواید و لغویت امام غایب" برداشت اشتباه و یا ناقص از مفهوم غیبت، شئون و مناصب امام است. طراحان شبهه پنداشته اند غیبت، یعنی عزلت، اختفا و فقدان شخص و شخصیت امام و شئون امام، یعنی رهبری و حکومت سیاسی و حضور اجتماعی او. بنابراین، امام غایب، یعنی حاکمی که هیچ حضور و نمودی ندارد! در حالی که به گواهی منابع لغت عرب، قرآن و سنت، اصولاً غیبت، به معنای اختفا و فقدان شخص از جامعه نیست. امام غایب موجود است؛ فعالیت دارد؛ با امت مرتبط است؛ ولی هر کسی به تشخیص او موفق نمی‌شود؛ درست مانند غیبت حضرت یوسف علیه السلام؛ نه غیبت حضرت عیسی.

از طرفی متکلمان فریقین، امام را خلیفه و جانشین نبی دانسته و در تعریف امامت، ریاست عمومی دین و دنیا را به او سپرده اند که نتیجه‌اش تساوی مناصب، مقامات و شئون این دو است؛ جز موارد اختصاصی نبی؛ مانند دریافت وحی تشریحی.

از طرف دیگر مراجعه به قرآن نشان می‌دهد نبی، مناصب و شئون متعددی داشته که پس

از رحلتشان تعطیلی آن‌ها نه ممکن و نه مطلوب است. در این میان، برخی از آن مقامات و شئون که امام باید واجد آن باشد، به ظهور و معرفت شخص امام نیاز نیست و صرف وجود او کافی است؛ مانند جایگاه وجودی نبی و امام که مستلزم خیرات تکوینی برای کل هستی است؛ امید بخشی و جهت دهی؛ شهادت بر اعمال امت و گواهی دادن طبق آن؛ الگوی عملی برای سالکان و مجری اوامر تکوینی خدا.

در روایات نیز در حل شبهه مذکور، به جایگاه وجودی و ثمرات شخصی امام پرداخته شده است که ابر غیبت مانع کار و ثمرات متعدد خورشید امامت نمی‌شود. پس، غیبت شناسی و امام شناسی راهی به سوی شناخت عمیق فواید امام غایب است.



منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. الأزهرى، محمد بن احمد (١٤٢٢ق). تهذيب اللغة، تحقيق: رياض زكى قاسم، اول، بيروت، دارالمعرفة.
٤. اندلسى، على بن اسماعيل (بى تا). المخصص، تحقيق: لجنة الاحياء التراث العربيه، بيروت، دارالآفاق الجديده.
٥. ابن خلدون، عبدالرحمن، (١٩٧٨م). مقدمه ابن خلدون، بيروت، دارالقلم.
٦. ابى داود سجستاني، سليمان بن اشعث، (١٤١٠هـ ق). السنن، تحقيق سعيد محمد اللحام، اول، بيروت دارالفكر.
٧. ابن سيده (المرسى)، على بن اسماعيل (١٤٢١ق). المحكم والمحيط الأعظم، تحقيق: دكتور عبدالحميد هنداوى، اول، بيروت، دارالكتب العلمية.
٨. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق). لسان العرب، بيروت، دار الفكر لطباعة النشر و التوزيع.
٩. تفتازانى، سعد الدين، (١٤٠٩ق). شرح المقاصد، تحقيق و تعليق دكتور عبد الرحمن عميره، اول، قم، منشورات الشريف الرضى.
١٠. حر عاملى، محمد بن الحسن (١٤٢٥ق). اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بيروت، اعلمى.
١١. حسيني زيدي، محمد مرتضى (١٤١٤ق). تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر.
١٢. جرجانى، مير سيد شريف، (١٣٢٥ق). شرح المواقف، تصحيح بدر الدين نعلسانى، اول، افسست قم، منشورات الشريف الرضى.
١٣. جرجانى، ميرسيد شريف، (١٤١٢ق). منشورات الشريف الرضى، قم، بى نا.
١٤. راوندى، قطب الدين (١٤٠٩ هـ ق). الخرائج والجرائح، تحقيق ونشر مؤسسه امام مهدي عليه السلام، اول، قم، مطبعة العلمية قم.
١٥. رضا، محمد رشيد (بى تا). تفسير المنار، بى جا، دار الفكر.
١٦. زمخشري، أبو القاسم محمود بن عمر خوارزمي (بى تا). الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، تحقيق عبد الرزاق المهدي، بيروت، دار إحياء التراث العربى.
١٧. سمهودى، نور الدين على بن عبدالله (١٩٧١م). الوفاء باخبار دارالمصطفى، دوم، بيروت، دارالاحياء التراث العربى.
١٨. سيوطى، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر، (١٩٩٣م). الدر المنثور فى التأويل بالمأثور، بيروت، دار الفكر.

١٩. شيخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علي قمى (١٣٨٠ش). *كمال الدين و تمام النعمة*، تحقيق غفارى، اول، قم، دارالحديث.
٢٠. طباطبايى، علامه محمد حسين (١٤١٧ق). *الميزان فى تفسير القرآن*، قم، انتشارات جامعه مدرسين.
٢١. طبرسى، امين الاسلام أبى على الفضل بن الحسن (بى تا). *تفسير مجمع البيان*، بى جا، المجمع العالمى لأهل البيت.
٢٢. طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير (١٤٢٠ق). *جامع البيان فى تأويل القرآن*، تحقيق أحمد محمد شاکر، اول، بى جا، مؤسسة الرسالة.
٢٣. _____ (١٤٠٧ق). *تاريخ الأمم والرسول والملوك*، اول، بيروت، دارالکتب العلمية.
٢٤. طوسى، محمد بن الحسن (بى تا). *التبيان فى تفسير القرآن*، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملى، بيروت، دار الاحياء التراث العربى.
٢٥. _____ (١٤٢٥ق). *الغيبية*، تحقيق احمد ناصح، سوم، قم، مؤسسة المعارف.
٢٦. علامه حلى، (١٤٠٧ق). *كشف المراد*، تحقيق حسن حسن زاده، قم، جامعه مدرسين.
٢٧. فخر الدين رازى، محمد بن عمر التميمى الشافعى (٢٠٠٠م). *التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب*، بيروت، دار الکتب العلمية.
٢٨. فيروزآبادى، صاحب بن عباد (١٤١٤ق). *قاموس المحيط*، بيروت، عالم الكتاب.
٢٩. فيومى، احمد بن محمد (١٤١٤ق). *المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير*، قم، مؤسسه دارالهجرة.
٣٠. قاضى عبد الجبار (١٩٦٥-١٩٦٢م). *المغنى فى أبواب التوحيد و العدل*، تحقيق جورج قنوتى، قم، الدار المصرية.
٣١. قوشجى، على بن محمد (بى تا). *شرح التجريد*، قم، منشورات الرضى.
٣٢. كلينى، محمد بن يعقوب (١٣٨١ش). *الكافى*، تهران، اسلاميه.
٣٣. مجدالدين، محمد بن يعقوب (١٤١٢ق). *المحيط فى اللغة*، اول، بيروت، دارالاحياء التراث العربى.
٣٤. مجلسى، علامه محمد باقر (١٤٠٣ق). *بحار الأنوار*، بيروت - لبنان، مؤسسة الوفاء.
٣٥. نعمانى، ابن ابى زينب (١٤١٨ق). *الغيبية*، دوم، تهران، صدوق.